

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصوين لاسيما بقيه الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک علیہ و علی ابائہ فی هذه الساعة، و فی کل ساعة و لیا و حافظاً وقائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتی تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً.

السلام علیک یا ابا عبدالله، و علی الارواح التي حلت بفنائک، علیک منّا سلام الله ابدًا ما بقيت و بقي الليل و النهار، ولا جعله الله آخر العهد منّا لزيارتکم، السلام علی الحسين، و علی علی بن الحسين، و علی اولاد الحسين، و علی اصحاب الحسين. یا ليتنا کنا معهم فننفض فوزاً عظيماً. اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين و شایعت و بايعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جميعاً.

خدای متعال را شاکر هستیم که فرصت دیگری در اختیارمان گذاشت که در راه تحصیل علم و معارف حقّه گام برداریم ان شاء الله و بتوانیم خدمتگزار و اهل بیت لاسیما بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف باشیم.

این بلیه عامه کرونا که اوضاع زندگی را خیلی تغییر داده اجالتاً و نمی‌دانیم تا کی هم ادامه دارد، خب شرایط به نحوی عوض کرده است که توفیق تشرف خدمت برادران و عزیزان همانند سابق به آن شکل قبل فعلاً وجود ندارد. قهراً بحث‌ها به نحو مجازی منتشر می‌شود و از همه آن دوستانی که مراجعه کردند خواستار بودند و نشد جواب مثبت داده بشود جداً عذرخواهی می‌کنم. امیدواریم به زودی این بلیه برطرف بشود و ان شاء الله توفیق حضور آقایان برای بنده در محضرشان باشم ان شاء الله فراهم بشود.

قبل از بحث این حدیث شریف را هم برای این که راهنمای باشد ان شاء الله در طریق تحصیل و هم چنین تبرکاً و تیمناً عرض می‌کنیم.

این حدیث شریف هم در کافی شریف هست. جلد ۱، صفحه ۳۶. «أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفْهٌمٌ إِلَّا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ إِلَّا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفْهٌمٌ إِلَّا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ إِلَّا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَا فَهْمَ فِيهَا أَلَا لَا خَيْرَ فِي نُسْكِ لَا وَرَعَ فِيهِ».

همه این جملات، بسیار درس‌آموز هست، «لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفْهٌمٌ» این نشان می‌دهد که برای این که انسان در تحصیل موفق باشد و تحصیلاتش به جایی برسد حتماً باید تحصیلات همراه با تفهم و تدبر و اندیشه

نمودن و محاسبه عقلی و نظری کردن به مسائل، همراه این‌ها باشد. مجرد شنیدن و یا مطالعه کردن بدون تدبیر این اثر فراوانی بر آن مترتب نیست و باعث جلو رفتن علم و فتح قله‌های علم و معلوم شدن مجهولات بشری نمی‌شود. این است که خیلی بزرگان علما هم تعلماً از احادیث مبارکات این توصیه را دارند که حتماً باید همراه علم باشد. همان روز اولی که انسان در حوزه علمیه مشغول علم می‌شود، همان روز اساتید می‌گویند بدان و بعد می‌گویند چرا گفت بدان، نگفت بخوان، توضیح می‌دهند که آن که لازم است دانستن است که دانستن هم متوقف بر تدبیر و تعقل و این‌ها است.

یکی از معاصرین حاشیه‌ای بر مکاسب دارند، شنیدم ایشان حاشیه مکاسب‌شان را برده بودند خدمت امام که به ایشان هدیه کنند، امام نپذیرفته بودند، فرموده بودند که خب پس کی فکر کنم، خب چند تا حاشیه مهم که هست، این‌ها را باید مراجعه بکنند، مثل مثلاً حاشیه مرحوم سید، مرحوم آشیخ محمدحسین، مرحوم میرزای شیرازی دوم، که این‌ها را ایشان مراجعه می‌کرد. خب اگر دیگر بخواهم همه حواشی را مراجعه کنم کی فکر کنم؟ فرصت این را ندارم. بنابراین باید تتبع باشد اما تتبع به مقداری باید باشد که فرصت... به خصوص در فقه تتبع امر لازمی است، اما نباید جوری باشد که فرصت تدبیر را از ما بگیرد. تدبیر هم، هم باید قبل از بحث باشد، و هم بعد از بحث باشد. قبل البحت باید انسان خودش مطلب را محاسبه کند، با داده‌هایی که دارد و معلوماتی که دارد خودش مسأله را محاسبه کند و به یک نتیجه‌ای برسد ولو آن نتیجه ظنیه باشد، اما یک طرفی را بالاخره ترجیح بدهد. با این آمادگی پیشین و پیش درآمد که خودش فکر کرده و اختیار مایی یا اختیار کامل یا اختیار مایی پیدا کرده، آن وقت که اگر حضور در بحث پیدا کند این جا خیلی استفاده بهینه می‌شود هم برای خودش، هم برای کسی که درس را القاء می‌کند. چون ممکن است مناقشه داشته باشد یا سؤالات به جایی انجام بشود که توضیح مطلب یا آشکار شدن زوایای مطلب دخیل باشد و مؤثر باشد.

یکی پس «لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُُّمٌ». «أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ» که خب توضیحاتش همان است، قرائت هم همین جوری است؛ انسان کتابی بخواند، مطلبی را مطالعه می‌کند، این جا هم حتماً همراه با تدبیر باید باشد. بسیاری از علمای بزرگ، خود مرحوم آقای آخوند ظاهراً در حاشیه نوشتند وقتی من این کتاب را تدریس می‌کردم این حواشی را نوشتم. یعنی با تدبیر همراه بود، چیزهایی به ذهنم می‌آمد این‌ها را یادداشت کردم نوشتم. یا این افاضة العوائد مرحوم آیت‌الله گلپایگانی که حواشی درر است، ایشان هم همین جور، نوشتند وقتی من تدریس می‌کردم، سطح را تدریس می‌کردند. ولی با تأمل و تدبیر چیزهایی که به ذهن شریف‌شان آمده این‌ها را نوشتند.

و می‌فرماید که «أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَا فِقْهَ فِيهَا» عبادتی که فقه همراهش نباشد که حالا این فقه دو جور می‌شود این جا معنا کرد، شاید هم جامعش مراد باشد. یعنی مسائلش را نمی‌داند. عبادت می‌کند مسائلش را بلد نیست خب این عبادت ممکن است در صورتی که مسائلش را بلد نیست باطل باشد؛ لایترتب علیه اثر، یا این که نه، این فقه به معنای همان ژرف‌نگری و تأمل و تدبر است که مرحوم صاحب معالم اول تعریف علم فقه، چون این مقدمه فقه بوده دیگه؛ کتاب معالم، فلذا تعریف فقه را اول ایشان می‌کند و آن جا فقه را می‌گویند به معنای تدبر عمیق و ژرف‌نگری است که حسابی مسأله را محاسبه بکند. حالا این «لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَا فِقْهَ فِيهَا» که هر دو ممکن است مقصود باشد. البته اگر جامع قریبی داشته باشد، اگر نه حالا مردد بین یکی از این دو معنا است. «أَلَا لَا خَيْرَ فِي نُسْكَ لَا وَرَعَ فِيهِ» نسک که همان عبادات است، عباداتی که همراه با ورع و خداترسی همراه باشد، آن هم خیری در آن نیست اگر موجب بطلان آن عبادت باشد که خب روشن است، اگر موجب بطلان هم نشود «إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» باز ممکن است مسقط تکلیف باشد اما چیزی که مسقط تکلیف است ولی خدای متعال آن را نمی‌پذیرد. بنابراین که بزرگانی فرمودند مقام قبول غیر از مقام صحت است و دو تا مطلب جدای از هم هستند، ممکن است صحیح باشد ولی مقبول نباشد.

خب ان شاء الله که این حدیث شریف هم موجب این بشود که ما در راه و روش تحصیل‌مان، عبادت‌مان، مطالعات‌مان، ان شاء الله طبق این حدیث شریف عمل کنیم و بهره بهتری ان شاء الله ببریم.

بحث ما در فقه طبق تحریرالوسیله حضرت امام قدس سره مبحث بیع بود. شرایط متعاقدین را بحث می‌کردیم رسیدیم به شرط اختیار و لازمه شرط اختیار یا معنای به یک وجوهی که سابقاً گفته شد این شد که پس بیع مکره باطل است. چون واجد اختیار نیست. بعد به همین مناسبت، حضرت امام مثل فقهای بزرگ دیگر، عناصر دخیله در صدق اکراه و تحقق اکراه را متعرض شدند که آن‌ها را هم متعرض شدیم، غالب آن‌ها مورد تعرض واقع شد، حالا رسیدیم به این مسأله که جداگانه ایشان طرح فرمودند و عنصر دیگری را هم مطرح فرمودند. و آن این است که آیا در صدق اکراه عدم امکان تفصی شرط هست و لازم هست یا نه؟ یعنی تارةً ممکن است مکرهی می‌آید توعید بر ضرری بر خودش یا بر اطرافیانش می‌کند، اما این راه فرار دارد، اعوان و انصاری دارد فوراً می‌تواند آن‌ها را صدا بزند بگوید جلوی این را بگیرید. آیا این جا که راه فرار دارد اکراه صدق می‌کند؟ یا این که می‌تواند افرادی را بفرستد پیش او، نصیحتش کنند، یا شفاعت کنند، دست بردارد، می‌تواند یک چنین کارهایی بکند. به این نحو تفصی برای او ممکن است. آیا در این جا باز صدق اکراه می‌کند یا نه؟

تأراً تفصی که برای شخص ممکن است خود آن متفصابه ممکن است خودش دارای ضرر باشد. بله می‌تواند فرار کند ولی دچار یک ضرر آخری بشود. یک مشکل دیگری برای او پیش می‌آید. مسلّم آن تفصی شرط نیست اما تفصی به غیر آن چی، شرط هست یا شرط نیست؟

حضرت امام فرمودند در مسأله یک؛ «الظاهر أنّه لا يعتبر فی صدق الإكراه عدم امکان التفصی بالتوریة فلو أُلزم بالبيع و أُوعد علی تركه فباع قاصداً للمعنی مع امکان أن یقصد أو یقصد معناً آخر غیر البیع یكون مكرهاً اذا كان التفصی مشکلاً و محتملاً لوقوعه فی المحذور كما هو كذلك نوعاً فی مثل المقام» توریه عبارت است از این که انسان یک حرفی را بزند که یک ظاهری دارد، مخاطب یک ظاهری را از آن متوجه می‌شود یا مستمع یک ظاهری را از آن متوجه می‌شود ولی قصد او و معنایی که او اراده کرده غیر از آن است که او می‌فهمد. یا اصلاً از آن چیزی را قصد نمی‌کند یا یک چیزی را قصد می‌کند غیر از آن که او می‌فهمد. مثلاً می‌گوید «بعتك هذا الكتاب» یا می‌گوید «بعث هذا الكتاب» ظاهرش این است که مخاطب آمده از او درخواست فروش کرده، و تهدید هم کرده می‌گوید «بعث هذا الكتاب» مقصود او، او انشاء می‌فهمد، این اخبار دارد می‌کند. می‌گوید من قبلاً این را فروختم. یا اصلاً معنا را قصد نمی‌کند، هیچ معنایی را قصد نمی‌کند، فقط این الفاظ را تلفظ به آن می‌کند، تنطبق به آن می‌کند. یا بزرگانی هم فرمودند مثل آقای نائینی و آقای محقق خویی فرمودند همین جور که توریه در قول قابل تصویر است در فعل هم قابل تصویر است. گاهی ممکن است یک فعلی که یک ظاهری دارد انجام می‌دهد ولی درواقع آن نیست. حالا مثال زدند مثلاً فرض کنید که او را مجبور کرده به این که یک مایع حرامی را بنوشد ولی این می‌تواند یک جوری، خیال کند دارد او می‌نوشد و حال این که او دارد در یقه خودش می‌ریزد مثلاً. حالا این هم یک هنرمندی می‌خواهد که چه جوری این کار را بکند. خب این هم اسمش توریه است. امام می‌فرمایند که عدم امکان تفصی به توریه شرط نیست. بنابراین اگر الزام به بیع بشود و باع قاصداً للمعنا مع امکان أن لا یقصد، می‌تواند اصلاً معنا را قصد نکند «أو یقصد معناً آخر غیر البیع» این جا «یكون مكرهاً اذا كان التفصی» مشروط به این که این تفصی مشکل باشد چون توی آن مقام توجه می‌خواهد، التفات می‌خواهد «و محتملاً لوقوعه فی المحذور» ممکن است که سرّ او آشکار بشود که داری من را مسخره می‌کنی و کار بدتر بشود، خود توریه کردن که انسان یک لفظی را بگوید و معنای آن را اراده نکند یا یک معنای دیگری را اراده بکند یک نحو انتباه و توجه و التفات و زرنگی می‌خواهد، از دست همه نمی‌آید به خصوص در یک جایی که در یک وحشت و دهشت و چیزی واقع شده باشد. فرمود اگر این‌ها نباشد این جا این بیع درست است و این مکره حساب نمی‌شود، و این بیع مکره علیه حساب نمی‌شود.

«و اما مع التفاته الى التورية و سهولتها له» اما اگر توجه به تورية دارد که می‌شود تورية کرد و این تورية هم برای او آسان است «بلامحذور فمحل اشكال» که آیا این جا صدق اکراه می‌کند یا نمی‌کند «بل اعتبار عدم سهولتها کذلک لا یخلو من وجه» که فتوا می‌دهند که معتبر است که سهولت نداشته باشد. «کذلک» سهولت این چنینی یعنی این که «بلامحذور» این لازم است.

س: لا یخلو من وجه را فتوا می‌دانید؟

ج: بله.

س: آقای شبیری؟؟؟ فرمود فتوا نیست.

ج: حالا نظر شریف ایشان...

س: محشین وقتی بخواهند فتوا بگویند یک وجیه معمولاً اضافه می‌کنند.

ج: بله آن خب برای این است که می‌خواهند بگویند که این وجه هم خیلی آبرومند است و مناقشه‌ای خیلی ضعیف است. ولی «لا یخلو من وجه» فتوا است در کلمات امام رحمه الله. ممکن است یک فقیهی بگوید نه، آن برای خودش یک راهی را قرار داده که من این جوری که تعبیر می‌کنم نمی‌خواهم فتوا بدهم می‌خواهم بگویم مثلاً دلیلی دارد، وجهی دارد ولو این که ملتزم نیستیم. ولی فتوای امام رحمه الله این جهت است.

س: از قبل و قرائنش معلوم نیست؟

ج: بله؟

س: از قبلش که می‌گوید مشکل است ولی لا یخلو من وجه. یعنی همان...

ج: نه، «بل» تأتی می‌کنند دیگر، دارند ترقی می‌کنند می‌گویند نه «بل اعتبار عدم سهولتها کذلک» در بیع‌شان هم همین جور است. یعنی آن جا هم وقتی تحقیق می‌کنند آن جا هم این را تثبیت می‌کنند.

خب این فرمایش ایشان در این جا. در اصل که وسیلة النجاء سید قدس سره باشد؛ مرحوم آقای آسید ابوالحسن، آن جا یک اضافه‌ای دارد که امام در تحریر آن اضافه را حذف کردند. آن جا مرحوم سید فرموده: «الظاهر أنه لا يعتبر في صدق الإكراه عدم امکان التفصی بالتورية» همین عباراتی که در تحریر بود دارند، فرموده «نعم» این اضافه‌ای است که در تحریر نیست. «نعم لو كان متمكناً من التفصی بغيرها بأن يخلص نفسه من المكروه و من الضرر المتوعد به مع عدم ايقاع البيع بما لم يكن ضرراً عليه» اگر متمکن است از تفصی به غیر تورية، مثل این که می‌تواند فرار کند، خدم و حشمی دارد می‌تواند آن‌ها را بگوید جلوی این را بگیرید، یا کسی را بفرستد شفاعت کند و امثال ذلك «بأن يخلص نفسه من المكروه و من الضرر المتوعد به» با عدم ايقاع بيع البته می‌تواند تخلص پیدا کند «بما لم يكن ضرراً عليه مثل أن يستعين بمن ليس ضرراً و حرج في استعانته» از یک آدمی که

مشکلی ندارد در استعانت جستن از او، می‌تواند تخلص پیدا بکند «و مع ذلک لم یفعل و اوقع البیع» این جا «لم یکن مکرهاً علیه» این جا مکره علیه نیست. این ضیف را امام حذف کرده. ظاهراً حذف امام بر اثر این است که وقتی در توره ایشان فرمود، این هم به طریق اولی فهمیده می‌شود. دیگه از این جه حذف فرموده. پس ما در مقام باید در توضیح این مسأله و شرح این مسأله در مقام بحث کنیم؛ یکی آیا تفصی به غیر توره، آیا این شرط است در صدق اکراه، عدم امکان تفصی به غیر توره شرط است أم لا؟ دو: مقام ثانی این است که عدم امکان تفصی به توره شرط است یا نه؟

«اما المقام الأول» که آیا عدم امکان تفصی به غیر توره از مثال‌هایی که زدیم شرط هست یا نیست؟ در این مسأله شاید بتوان گفت سه قول هست، قول اول که قول مشهور بین فقهاست و ذهب الیه الماتن و بزرگان دیگر، معروف است بین فقهاء، این است که بله شرط است. این یک قول، البته بعضی حالا ما این جا صدق اکراه داریم می‌گوییم، به خود عنوان صدق اکراه کار داریم بعد این جا یک مطالبی است که در تنبیهات ممکن است بعد ان شاءالله متذکر بشویم، الان صدق اکراه را داریم بحث می‌کنیم و این که اگر دلیل ما «رفعوا ما استکرها علیه» باشد مثلاً.

قول دوم قول مرحوم آقای آخوند است. پس قول اول چی شد؟ این که شرط است و متقوم است، صدق اکراه متقوم است به این که امکان تفصی به غیر توره نباشد، قول دوم فرمایش محقق خراسانی در حاشیه شریف ایشان بر مکاسب هست که ایشان می‌فرماید متقوم نیست. بلکه صدق اکراه متقوم به این است که اگر این اکراه نبود یعنی این کاری که مکره دارد می‌کند نبود این انجام نمی‌داد، این بیع را. همین مقدار، این. اگر این جور باشد ولو این که امکان تفصی برای او هست ولی اگر جوری است که اگر حرف این را، ایعاد این و فشار آوردن این نبود این را انجام نمی‌داد. این جا یصدق الإکراه. عبارت ایشان این است: «لا یبعد دعوی صدق وقوع الفعل کرهاً اذا وقع بسبب الإکراه بحیث لولاه لما وقع و إن کان التفصی ممکناً و لکن لا یتفصی مکره لعدم داعی عقلایی الیه کالتوریة أو لوجود داعی کذلک الی عدمه» یا نه، انگیزه به عدم انجام این تفصی را دارد، «لوجود داعی کذلک» یعنی داعی عقلایی به این که این کار را انجام نده، در این صورت هم... پس ایشان می‌خواهند بفرمایند اگر راه تفصی وجود دارد اما یا داعی عقلایی بر انجام آن تفصی ندارد، که موارد توره را از این باب می‌داند ایشان، یکی از مثال‌هایشان می‌گوید آن جا هم همین طور است، داعی عقلایی ندارد، وقتی می‌گوید «بعث» اصلاً معنا را قصد نکند یا یک معنای دیگری را بیاید قصد کند. یا داعی به عدم اتیان او دارد، یک وقت داعی به اتیان آن ندارد، یک وقت داعی به عدم اتیان دارد، انگیزه عقلایی دارد که این کار را نکند، که حالا یک مثالی بعد خواهیم زد در کلام شیخ می‌تواند مثال فرمایش آخوند هم باشد. این هم قول دوم.

قول سوم که از بعضی کلمات شیخ اعظم استفاده می‌شود ممکن است بگوییم استفاده... نسبت جزمی به شیخ نمی‌دهیم، ولی بعضی عباراتش رضوان الله علیه با این مسأله سازگار است. و آن این است که تفصیل است. صدق اکراه در باب محرمات متوقف است بر این که امکان تفصی نباشد، مثلاً توعید می‌کند می‌گوید باید شرب خمر بکنید معاذ الله، و این می‌تواند تفصی کند به یک امری که آن امر آخر خودش ضرری نیست، مضر نیست یا حتی در مواردی ضررش ممکن است باید متحمل بشود، اما در باب معاملات...

س: الزامیات؟؟؟

ج: بله، فرق نمی‌کند الزامیات است. یعنی حالا محرمات از باب مثال گفته شده. اما در باب معاملات می‌فرماید امکان تفصی شرط نیست و متوقف نیست و متقوم به این نیست. آن وقت یک مثال می‌زند، مثال می‌زنند به این که اگر یک کسی خیلی آدم درس‌خوانی است مثلاً و حالا نشسته غور در مطالعه دارد و این‌ها... حالا یک مکرّهی آمده می‌گوید فلان کار را انجام بده، فلان معامله را انجام بده و این اگر بخواهد تفصی کند باید الان از سر مطالعه‌اش بلند بشود حالا چی؟ دوباره بعد بیاید بنشیند فکر کند ببیند چه چیزی توی ذهنش بود و این‌ها، امکان تفصی برای او هست می‌تواند از این جا پا شود و برود از گیر این راحت بشود اما این برای او سنگین است چون الان یک مطلبی را رسیده می‌خواهد بنویسد، این را آماده بکند و این‌ها، این جا ایشان می‌گوید صدق اکراه می‌کند و این معامله را اگر انجام بدهد باطل است ولو امکان تفصی وجود دارد. یا کسی به قول ایشان تفرّق للعبادة، حالا جا گرفته و توی مسجد و الان دیگه می‌خواهد... خودش را آماده کرده برای این که عبادت انجام بدهد حالا این آمده، این بله می‌تواند بلند شود برود. اما برای او این کار الان سنگین است، نه به معنای این که مشقت دارد، نه به معنای این که... این جا هم... حالا فرموده است که: «و قد يتحقق مع امکان التفصی، مثلاً من كان قاعداً في مكان خاصٍ خالٍ عن الغير متفرقاً للعبادة أو مطالعةً و جاءه من اكرهه على بيع شيءٍ مما عنده و هو في هذه الحال غير قادرٍ على دفع ضرره» اگر همین جا نشسته باشد همین جا بخواهد باشد نمی‌تواند دفع ضررش را بکند، «و هو كارهٌ للخروج عن ذلك المكان لكن لو خرج كان له في الخارج» اما اگر از این جا برود بیرون «كان له في الخارج خدمٌ يكفونه شرّ المکره فالظاهر صدق الإكراه حينئذٍ» این جا ظاهر این است که صدق اکراه می‌فرماید می‌کند و اگرچه ما قبلاً گفتیم که «من اعتبار العجز عن التفصی إنّما هو في الإكراه المسوق للمكرمات» آن جا این جوری گفتیم، در محرمات بله، عجز از تفصی لازم است و شرطش این است که نتواند تفصی کند. اما در این جا نمی‌گوییم. این را هم ممکن است بگوییم قول سوم. منتها گفتیم جزمی به شیخ اعظم نمی‌دهیم ممکن است که شیخ رضوان الله علیه این جا اکراه را به آن معنای لغوی و اصطلاحی استعمال نمی‌فرماید که ما الان محل کلام مان هست و مرحوم امام مطرح کردند. خود ایشان هم سابقاً مطرح کردند. بلکه

اکراه ایشان در این جا به معنای عدم طیب نفس است. و ایشان می‌فرماید در این جایی که این آدم جور است طیب نفس ندارد، فلذا اکراه به این معنا نه به معنای لغوی. فلذا است که فرمایش ایشان را جزم نداریم که بخواهیم قول سوم را به ایشان جزماً نسبت بدهیم ولی یک قولی است که ممکن است کسی بگوید این مطلب را و این مثالی هم که ایشان زد می‌شود مثال برای فرمایش آقای آخوند هم باشد که این آقا از این که از این جایی که... محل فراغی که آمده بود برای عبادت یا برای مطالعه، این داعی بر عدم رفتن دارد، یک جای خوبی است الان می‌خواهد برود بیرون داعی بر عدم دارد. یا نه این قدر قوی نیست داعی بر رفتن ندارد، می‌گوید حالا این را هم می‌فروشیم حالا، و این مسأله را ترجیح می‌دهد.

س: ??

ج: یعنی حقیقت شرعی وجود دارد؟

س: ??

ج: مرحوم شیخ البته قائل به این حرف‌ها نیست که امر بالشیء مقتضی نهی از ضد است.

س: ??

ج: بله، اطلاق آن یعنی همین، درست است اما ادله «رفعوا ما استکرها علیه» می‌آید چه کار می‌کند؟ می‌خواهد بردارد. خب می‌خواهد بردارد مثل اضطرار.

س: ??

ج: ببینید حالا آن در باب خودش. گاهی هست که یک محرماتی است از یک ادله‌ای می‌فهمیم که آن قرینه است که شارع به این اکراه... مثل مثلاً معاذالله زنا، شارع به یک اکراه این جوری که حالا می‌گیرم یا یک چیز را بفروش و این حرف‌ها، معلوم است که راضی نمی‌شود. بله یک وقت می‌گوید شما را می‌کشم، اکراه به آن حد می‌رسد که می‌خواهند او را بشکنند، آن جا مجوز پیدا می‌کند، آن اکراه است. یا آن امر یک وقت هست که آن چیزی که اکراه کرده مثلاً هدم کعبه است، معاذالله، می‌گوید و الا می‌کشم تو را، خب آن جا می‌گوید نه، این‌ها بیان شده در... این جا باید کشته شدن خودش را اختیار کند و هدم کعبه نکند مثلاً. حالا این در چیز خودش است. فلذا بعداً هم ان شاء الله بحث می‌کنیم مثلاً آقای خویی این جا به شیخ اشکال کرده بابا اکراه دیگر معنا ندارد که شما فرق بین محرمات و واجبات و این جا معنای لغوی‌اش را باید ببینید چیست، این جا با آن جا چه فرقی می‌کند، اگر می‌خواهید معنای لغوی بگویید. اگر می‌خواهید معنای لغوی بگویید این جا با آن جا فرقی نباید بکند. ولی این غیر از این است که حالا شیخ این را اختیار کرده یا نکرده. ممکن است عبارت شیخ که البته جازم نیستیم بلکه مظنون عدم آن است که آن را می‌خواهد بگوید، یعنی مرحوم شیخ اکراه را این جا در معنای



لغوی استعمال نکرده، اما اگر در معنای لغوی استعمال کرده باشد این سؤال بر فرمایش ایشان هست که این تفصیل لاوجه له، چون در لغت فرقی بین این جا و آن جا نیست. بلکه ممکن است حکمش فرق بکند، بگوییم اکراه در آن جا آن را برنمی‌دارد اما در صدق اکراه تفاوتی نمی‌کند و ایشان می‌گویند صدق می‌کند، کله صدق آورده. یک وقت می‌فرماید حکمش این نیست، اما یک وقت کلمه صدق را دارد می‌آورد. واژه صدق این است که فلذا است ممکن است کسی واژه صدق را نسبت به ایشان بدهد، ولی...

خب این اقوال در مسأله است. قول اول را گفتیم چیه؟ این است که متقوم است به این که امکان تفصی به غیر توریه نباشد.

دو:..... البته من هشت تا دلیل نوشتم برای این مسأله مجموعاً. ولی این هشت تا را به دو دلیل رئیسی تبدیل می‌کنیم. یعنی آن هفت تا هم به عنوان بیاناتی برای دلیل دوم می‌شود.

بیان اول این است که خب یک مسأله لغوی است که این در لغت معنای آن چیست، در عرف معنای آن چیست. خب ما باید به موازین کشف معنای لغوی مراجعه کنیم مثل تبادر، مثل صحت سلب و امثال این علائم حقیقت و مجازی که در اصول بیان شده.

راه دوم عبارت است از این که... که تمام آن راه دوم، هر هفت تقریباً بیاناتی که در کلمات هست و این‌ها، از سایر خصوصیات که در اکراه ثابت است، مأخوذ است استفاده کردند. یعنی می‌گویند بین فلان عنصری که مأخوذ است در صدق اکراه و این که باید امکان تفصی نباشد ملازمه است. پس بنابراین دیگر عدم امکان تفصی در عرض بقیه عناصر نمی‌شود. بلکه لازمه آن عناصر دیگری است که مأخوذ است، نه در عرض آن‌ها. پس راه اول این است که از راه علائم حقیقت و مجاز ما پیش بیاییم و اثبات معنای لغوی و عرفی. راه دوم این است که ببینیم آیا آن چه که لغتاً ثابت است یا عرفاً یا فتوّ در صدق اکراه آیا لازمه آن‌ها، بعضی آن‌ها این هست که بگوییم باید راه مفر و تفصی وجود نداشته باشد به حیث که اگر داشته باشد آن‌ها صادق نیست، آن عناصر صادق نیست.

اما بیان اول و دلیل اول؛ خب بزرگانی به این دلیل تمسک کردند، یکی از کسانی که تصریح دارد و از این راه رفته، ولو کلمات دیگران هم بر همین مبناست ولی تصریح کرده و از این راه رفته، برای ادای حقش و این که نام ایشان برده بشود در جلسات بحث علمی، مرحوم علامه قزوینی است که مرد بسیار جلیل‌القدری است، حالا کتاب‌ها و کلماتش اخیراً بیشتر چاپ شده و الا ایشان حاشیه مهمی بر قوانین دارند دیگه، آقای آسید علی صاحب... ایشان معروف است. ایشان فرموده است که «من شهادة تبادر الوجدانی و الإستقرایی بذلک فإنّ المتبادر المنساق من لفظ الإکراه و تصاریفه مثل اکراهته علی کذا یا اکراهنی علی کذا و ما شبه ذلک هو امر

الإنسان بفعلٍ مع التوعید علی ترکّه بما یُعَدّ فی العرف» توعید به چی بکنند؟ به چیزی که «یُعَدّ فی العرف ضرراً من قتلٍ أو جرحٍ أو ضربٍ أو حبسٍ أو شتمٍ أو هتک عرضٍ أو اتلافٍ» حالا دیگر این را ندارد یا به خودش یا به اقربای خودش و... که قبلاً بحث شد «بحیث لم یتمکن المأمور من التفصی عادةً بوجهٍ من الوجوه الا فعل المأمور به» هیچ راهی برای فرار ندارد مگر این که آن کارها را انجام بدهد که آن مکره از او خواسته. از اکره، خود واژه اکراه یا وقتی می‌گوید «اکرهنی علی کذا» یا «اکرهت علی کذا» این به ذهن می‌آید. «فیعتبر فی الامر بالفعل» یک؛ «و التوعید علی ترکّه» دو؛ «و العجز عن التفصی الا بفعل المأمور به» پس دلیلش می‌شو چی؟ دلیلش می‌شود تبادر. هم تبادر وجدانی، که انسان خودش بما أنّه اهل اللغه یا مرادف آن در فارسی وقتی توجه می‌کند، می‌بیند در این صورت. و منبه به این مسأله هم مطلبی است که در بعضی کلمات شیخ اعظم هم هست. که اگر کسی امکان تفصی هست بیاید بگوید من مکره بودم، ببخشید من مکره بودم، می‌گویند دروغ می‌گوید، او را تکذیب می‌کنند. وقتی تفصی باشد. پس معلوم می‌شود در ذهن عرف در واژه اکراه و این ماده، عدم امکان تفصی مأخوذ است و متقوم به آن است فلذا وقتی کسی که یک کاری را انجام داده که راه فرار برای او بوده و بیاید بگوید معذرت می‌خواهم من مکره بودم، می‌گویند بی‌خود می‌گویی، دروغ می‌گویی. این منبه این است که پس مأخوذ است.

این راهی است که بزرگانی رفتند. خب از کلمات حضرت امام قدس سره در بیع‌شان استفاده می‌شود که عرفاً این طور است. از کلمات محقق خویی در مصباح الفقاهه استفاده می‌شود که عرفاً این طوری است. در بعض کلمات شیخ اعظم هم قدس سره استفاده می‌شود. پس راه اول این است و این راه فعلاً می‌گوییم راه وجیهی است، تا حالا ببینیم اشکالات و إن قلت و قلت‌هایی که ممکن است داشته باشد چه خواهد بود ان شاء الله. تتمه بحث فردا و صلی الله علی محمد و آله.

پایان.